



۲۰۲۲/۰۱/۱۰

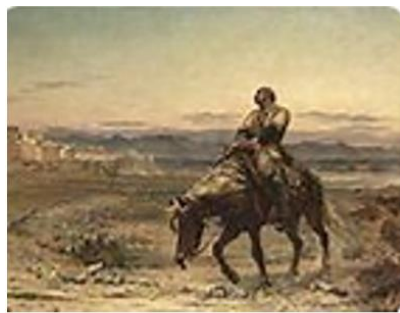


دوکتور محمد اکبر یوسفی

باز هم در رابطه با خط فرضی «دیورند»

« ما باید برای آزادی پلان کنیم و نه برای امنیت، شاید هم بنابر هیچ دلیل دیگر ازین، که فقط آزادی امنیت را تأمین می تواند» («کارل ریموند پوپر»)

۱۲۹ سال از "خط فرضی" بین افغانستان و "هند برتانوی" می گذرد. اینکه این ترسیم و "توافق" از چه نوع و برای



«سگ آنها بجای بخت لشکر ۶۶» (بریتانوی) (بریتانوی) در نزدیک جوند یک مربع شکل داشته است.

چه هدف بوده است، اسناد مؤثق و مکمل در دست نیست، اما توطئه ها و دسایسی را که در طی مدت قریب هشتاد سال (۱۸۳۹ م – ۱۹۱۹ م) در سه جنگ غارتگرانه انگلیس که علیه افغانها به راه انداخته است، تا الحال ادامه دارد، آنهم توسط یک دستگاه خود ساخته. این همه خصومتها، باید ناشی از آن عقده هایی باشد، که مسبب آنرا باید در ایستادگی افغانها علیه انگلیس شناخت. درینجا فقط دو تصویر را از دو جنگ اول از نظر می گذرانیم: در جنگ اول "برایدن" از جمع ۱۵۵۰۰ ملکی و عسکر نیم جان از کابل به جلال آباد رسید. تصویر بعدی از محاربه "میوند". «آخرین برتانوی ها در جنگ میوند پشت به پشت کشته شدند. فقط سگ آنها زنده مانده است. زمانی که برای شکستادن ایستادگی افغانستان، علیه اشغال برتانوی، در

سال ۱۸۸۰م یک اردو تحت فرماندهی "جورج برز" (George Burrows) اعزام شد، این لشکر در جوار قریه میوند با قیام کنندگان روبرو شد - ۸۰ فیصد افراد خود را از دست داده است. « حال اگر تمام دوران "امارت امیر عبدالرحمن خان"، در نظر گرفته شود، حتی تا پس از مرگ او، تا زمان استرداد استقلال، دولت افغانستان، از صلاحیت برقراری روابط خارجی، برخوردار نبوده است. تنظیم چنین امور در اختیار "هند برتانوی" بوده است، پس همه اسناد از آنزمان هم نمی تواند به مفهوم اصلی، قابل اعتبار باشد. تمام جستجوها درین مورد، بشمول مراجعه به "آرشیف وزارت خارجه افغانستان"، بی حاصل ماند، تا ثابت شود که هدف اصلی چه بوده است و انگلیس ازین قلمروها، چه نوع بهره می برده است. آنچه تعجب انگیز بوده می تواند، اینست که وقتی در آستانه برگشت استعمار، تقسیم نیم قاره را بر اساس "دین"، به راه می اندازند، پس چه کسانی باید نقش داشته بوده باشند، که "جنگی های پشتون قبایلی" را به "جنگ" در کشمیر اعزام داشته اند، بدون اینکه در فکر آزادی مناطق "اشغالی افغانها" توسط استعمار باشند و ادغام دوباره به وطن اصلی، در پیش گیرند. یگانه منبع، کتابی است، از "حسن کاکر" که بزبان انگلیسی چاپ شده است و

در آن "متن هفت ماده ای" دیده می شود، که گویا این "خط"، توسط "هینری مور تیرم دیورند"، در زمان پادشاهی امیر عبدالرحمن خان، طرح ریزی و بتاریخ ۱۲ نومبر ۱۸۹۳م، در کابل به امضاء رسیده باشد. برای مردمان دو طرف این خط فرضی، به عنوان یک معضله نا حل باقی مانده است. حال باید به این تکیه کلام نیز توجه داشته باشیم که می گویند: **"عقیده حق است، اما حقیقت حق نیست!"** لازم است تا از اظهارات ذهنی فردی، به نمایندگی مردم



خودداری شود. آنچه به نام "امیر عبدالرحمن خان" در مناسبات با انگلیس یاد می گردد، در حقیقت همه اوراق آن، در چهارچوب اصول حقوق بین الدول و یا حقوق "خلقها"، فاقد اعتبار، باید پذیرفته شود. همه میراث و محصول هنر استعمار کهنه است. حقیقت اینست، که تا امروز فقط "قوی" برنده شمرده شده است. "استعمارگر" رفت، اما جانشین بدتر از استعمارگر را از خود، به جا ماند. مانند این "جنرال پاکستانی". در تمام دوران استعمار، در باره "سیم خاردار" و یا "مرزبندی" مانند دیگر نقاط دنیا، که دولت های هم سرحد دیگر تعاملاتی داشته اند، مطرح نبوده است، زیرا هدف انگلیس ممکن "قطع رابطه" میان باشندگان دو طرف نبوده باشد. این نویسنده در جوانی، در زمان تحصیل در پوهنخی علوم پوهنتون کابل، در صنوف ۱۱ و ۱۲ لیسه "خوشحال خان" (خاص برای پسران باشندگان آنطرف خط فرضی دیورند) و هم چنان در لیسه "رحمن بابا" تدریس نموده است. خوب به یاد دارد

که شاگردان و یا هم صنفان او از چه راه ها، دوباره به خانه های خود می رفته اند و وقتی تعلیم و تحصیل را ختم می کردند، می توانستند در قلمرو همین دولت افغانستان مأمور شوند و یا دیگر شغلها را به پیش ببرند و هر جایی که در داخل کشور می خواسته اند، زندگی کنند، زیرا فرزندان این خاک افغان بوده، هستند و خواهند بود، در صورتی که خود بخواهند. این شخص را در تلویزون "طلوع"، "جنرال پاکستانی" معرفی کرده اند که گویا "۹۴ یا ۹۶" فیصد کشیدن "سیم خاردار" را تکمیل کرده و "مصمم" هستند، تا پلان مطروحه خود را بر پایه اكمال برسانند. چنین اقدام در خاک افغانها، بدون اسناد معتبر صورت گرفته است، که خلاف "تعاملات" بین المللی و ضد حقوق انسانهای مسکون بوده است، که از هزاران سال، نسلهای متمادی، پی هم درین سرزمین زندگی کرده اند. اجداد و پدران آنها، مالک این سرزمین بوده اند و بازماندگان آنها، حال هم مالک این سرزمین می باشند. این سیم ها در قلب سرزمین افغانها کشیده شده است، که اگر این "سرحد" بین دولتین باشد، "برادر را از برادر" جدا می سازد.



به "ظاهر" ادعای "امنیتی" را بزبان می آورند، اما اهداف نا معلوم دیگری می تواند نهفته باشد، که در جمله تحمیل این جدائی، بدون "سند" معمول بین الدول، متصور بوده می تواند. وقتی بعضی افراد چنین اظهار می دارند که گویا این "منازعه" از طریق "دیپلوماتیک" حل شود، ممکن است اینها یا با فقدان آگاهی لازم روبرو اند، که نمی دانند که ریشه معضله در کجاست. اگر روزی ادعا می شد که

خطر از طریق "دره خیبر" بسمت جنوب و جنوب شرق است، حال خطر "معکوس" متصور است، از شرق و جنوب به سمت شمال. حال باید به "این جنرال" و "جنرالان" دیگر، گفته شود که آنچه را که نا سنجیده آغاز نموده اید، باید فوراً متوقف سازید. عمل نا درست، عواقب بدتر با خود خواهد، داشت. نویسنده در نیمه اول سال ۱۹۸۰م، به حیث مترجم با یک تیم "ژورنالیستان" آلمان "غربی"، منجمله با عضو هیأت تحریر مجله سیاسی - اجتماعی مصور "فرونال" سفر داشته است، که چشمدید خود را با شما خوانندگان محترم شریک می سازد. در تورخم، ژورنالیست ها پس از مشاهده دروازه سرحد، بسوی "پاکستان"، در یک "تعمیر" رهنمائی شده اند، تا بعداً یک "افسر قوای

سرحدی" افغانستان برای آنها، معلومات بدهد. ژورنالیست که اول عبور و مرور را از طریق دروازه کنترولی، مشاهده کرد، متوجه شد که قطار انسانهای دیگر، با کوله پشتی ها، از عقب عمارت، بدون کنترول می گذرند. بعد «ژورنالیست» پرسد که "اینها کی هستند؟" افسر می گوید که اینها «باشندگان محلات اند و مربوط جمعیت های دهات این اقوام می باشند که در دو طرف این "خط دیورند" زندگی می کنند و روزانه عبور و مرور دارند.» بعد پرسید که این "خط در کجاست؟"، افسر بسوی قلّه کوه اشاره کرده و به جواب گفت: «سنگهایی را که در قلّه کوه، می بینید که "سفید" رنگ شده است، از آنجا سرحد آغاز می یابد». بعد ژورنالیست، به مترجم گفت که اگر این کار "انگلیس" بوده باشد، خیلی "مسخره" است. "آن نشانی ها در قلّه کوه و این عبور و مرور. معلوم است که مردم، این سرحد را نمی شناسند" چنین وضعیت در طول زمان حضور برتانوی ها در نیم قاره هند حکمفرما بوده است. انگلیس، بعضی از مناطق را به نام "قبایل آزاد" فاقد "اداره دولتی" ساخته بود، آن اقوام، خود آنها را توسط سران "قوم" و "جرگه ها" اداره می کرده اند، که تا امروز جریان دارد. یک زمان وقتی کتاب "حسن کاکر" را ورق می زد، به یک حقوق دان نامدار کشور، که در هیأت تدوین قانون اساسی زمان سلطنت (۱۹۶۴م) با متخصصان خارجی و بخصوص با یک "فرانسوی" سهم فعال داشته و هم چنان در مقام معاونیت صدارت و وزیر پلان افغانستان نیز ایفای وظیفه نموده بودند، پرسیده شد، که آیا ایشان، اصل این "قرارداد" را دیده اند؟ گفتند، نه و در عین حال گفته شد که قرار حکایات در دربار پادشاهی، می گفته اند که امضای "امیر عبدالرحمن خان" در پای "سند نهائی" وجود نداشته است، تنها گفته شده است، که "امیر" ممکن به آغاز کار انجیران و کارشناسان، جهت نشانی کردن "خط فرضی"، بنابر تقاضای "مورتمبر دیورند"، موافقت نموده باشد و هم گفته شده است، که آن، نقشه را ممکن امضاء کرده باشد، که در مورد آن هم، سند موجود نیست. با وجود آنکه محتمل می توانست باشد که "انگلیس ها" خود بدون اجازه امیر هم انجام داده می توانستند، اما چرا چنین کاری کرده اند؟ وقتی به عدم ترتیب سند معمول توجه کنیم، به یک نوع معما می ماند. از طرف دیگر وقتی روابط "امیر" با "هند برتانوی" بررسی شود، آغاز آن که او را به تاج و تخت قبول کرده اند، باید دوستانه بوده باشد. بهر صورت، نیازمند مطالعه است. در عین حال وقتی از آن مقام آگاه پرسیده شد، که آیا این سند، مرحله تصویب (حقوقی) و یا انعقاد ("راتیفیکیشن") را پیموده است یا نه؟ به جواب گفتند که، "نه. چنین چیزی صورت نگرفته است." از دید حقوقدانان، وقتی سران دول و یا مقامات با صلاحیت، در پای یک



سند بین دولتین، امضاء می کنند، باید همه مراحل لازم قانونی را سپری کرده باشد. هرگاه همچو امضاء قبل از تکمیل مراحل، توسط سران دول صورت گیرد، آن امضاء، فاقد اعتبار قانونی شمرده می شود و سند باطل است. برای نمونه مثال یک سندی را از روی شکل، که در ارتباط با "برقراری استقلال اتریش" در سال ۱۹۵۵م ترتیب شده است، خدمت خوانندگان محترم، به عنوان نمونه تقدیم می داریم. زمانی که «حسن کاکر» در کتاب خود، تحت نام «توافق» این متن هفت ماده ای را نوشته بود، باید لزوم آنرا در نظر می گرفت که تصویر نهائی سند را هم، اگر وجود می داشت، ضمیمه می ساخت. از جانب دیگر، باید با دقت بیشتر توجه کنیم، که "امیر عبدالرحمن خان"، توسط چه قدرت ها به چه نوع "حاکمیت دولتی"، تسلط یافت و در تحت چه مناسبات داخلی و خارجی، "قدرت" به او سپرده شده است؟ صرفنظر از تفصیل که چه قلمروهای افغانستان که در حقیقت قلمروهای اقوام پشتون در طی هزاران سال شناخته می شده است و بعد از تأسیس پادشاهی سال ۱۷۴۷م سرزمین افغانستان، یاد شده است. لیکن باشندگان آن قبل از آن پادشاهی نیز، در تحت سلطه امپراتوری ها، صاحب این زمین و جنگل و یا قلمرو بوده اند، و درین سرزمین زندگی داشته اند. درین مناطق کلتور و فرهنگ مشترک خود

آنها را رشد داده و برای قدرتمداران بیرونی ممکن گاه گاه حتی "جزیه" هم از طریق "سران قوم" پرداخته باشند. اما این همه کوه ها، دشت ها و جنگلات، به نام آنها یاد شده و با همین نام آنها، در آینده هم، می ماند. حین به قدرت رسیدن "امیر عبدالرحمن خان"، در سال ۱۸۸۰م، با موافقت خودش که او خود پذیرفته بود، برخی از ساحات توسط استعمار انگلیس در نیم قاره هند، جدا از سلطه او تعریف شده و در اداره "هند برتانوی" سپرده شده بود. این "خط فرضی" در حقیقت برای انگلیسها" خاص به خاطر می باید مهم بوده باشد، تا با استفاده از نقش "امیر"، مطمئن شوند، که واژه خطر حمله از شمال غرب نیم قاره هند از طریق دره خیبر، برطرف شده است. این چنین واژه، سابقه تاریخی دیرینه داشته است. "امیر" فقط در داخل کشور، صلاحیت اداره - سیاسی داشته است. چنانچه در همان سالها، بطور نمونه، سرحدات ساحات نفوذ، در منطقه، توسط "دولت انگلیس" و "دولت روس"، تعیین می شده است، که ممکن گاه گاهی هم از او در نقش شاهد و یا سامع کار گرفته باشند. اینرا هم می دانیم که انگلیس های استعمارگر در مدت سیصد سال قبل از مرگ «امیر» با چه طرق و «میتودها» به حاکمیت بقایای امپراتوری مغل خاتمه داده اند و «راجاها» و «شهبازها» بی شماری را در تحت تسلط حاکمیت استعماری خود در آورده اند، این مناطق را در قلمرو های استعماری که بقول معروف «آفتاب در قلمرو آن غروب نمی کرد»، در قبضه خود داشته اند. اقتصاد قوی برتانیه استعماری، که در حقیقت امر تنها، از «لعل هندی» آن چنان عواید سرشار بدست می آورده است، که با پرداخت معاش به «اجیران جنگی» و همچنان به پرداخت رشوه به منتفدین، قادر بوده است، تا بحیث یکی از بزرگترین قدرت های استعماری در منطقه و جهان شناخته شود. اینکه در "جنگ سوم افغان و انگلیس"، باشندگان دو طرف، چه موقف داشته اند، درین مقاله گنجایش تفصیل معلومات، ندارد. اما جانب انگلیس حتماً در رابطه با موقف افغان ها، در مذاکرات "راولپندی"، "میسوری" و یا "منصوری هند" و هم چنان بعداً در مذاکرات بیش از ده ماه، در کابل (آغاز در جنوری ۱۹۲۱م)، بعد از "جنگ سوم افغان و انگلیس"، که با هیأت نمایندگی افغان، داشته است، معلومات کافی حاصل نموده است، که افغان ها این "خط" را برسمیت نمی شناخته اند. نا ممکن است، که "جنرالان پاکستانی" هم از این موضوع واقف نبوده باشند، پس چرا "یکجانبه" با دراز کشیدن دیوار سیم خاردار، اقدام کرده اند؟ یقین است که علاوه از آن، آن قدرت استعماری، در باره مردم این سرزمین، آگاهی های وسیع، داشته است. حال بطور مختصر، قسمتی از مطالب مهمی را، جهت تسهیل، از مذاکرات "میسوری هند" که بین هیأت افغان بریاست "محمود طرزی" وزیر خارجه بعد از "استقلال افغانستان" و "سرهینری رابرت کانوی دابس" (Sir Henry Robert Conway Dobbs)، "نماینده" هند برتانوی"، درست ۱۰۳ سال قبل صورت گرفته است، نقل می کنیم (منبع پروتوکولهای قلمی موجود در آرشیف وزارت خارجه افغانستان): «... از "دبالوگی" که بین "دابس" و "عبدالهادی داوی" (در آنوقت مدیر عمومی سیاسی در وزارت خارجه) در رابطه با شکایات از مداخلات هر دو جانب علیه همدیگر، صورت گرفته است، در ضمن چنین بیان می گردد: «... "دابس"، رئیس هیأت برتانیه، به هیأت افغانی، از "تحریکات بلشویک ها" از آنطرف سرحدات شمالی، شکایت نموده، از جانب افغان خواهان جلوگیری می گردد. درین رابطه محمود طرزی، وزیر خارجه پادشاهی افغانستان، به جواب جامع پرداخته، در جایی اظهار می نماید که دولت ما جوان و کشور ما هم کوچکتر است، توان آنرا ندارد که از سرحدات طویل، آن شب و روز مواظبت نماید. در جای دیگر، باز جانب انگلیس از "شورش" و "خرابکاری" در منطقه چترال نام برده است، مدعی می شود که گویا، چنین تحریکات از جانب دولت افغانستان صورت می گیرد و درین مورد نیز خواستار قطع آن فعالیت ها، می گردد. در جواب به این سؤال در حالی که، رئیس هیأت، محمود طرزی، وزیر خارجه افغانستان، نیز حاضر بوده است، عبدالهادی داوی به جواب پرداخته می گوید: **"... این خاک**

ماست، کنترل آنرا به ما بسپارید، همه چیز آرام خواهد شد...» ازین مذاکرت چنین بر می آید، که در مورد آینده



"خط" نام نهاد "دیورند"، بعد از جنگ "سوم افغان - انگلیس" هم، فیصله خاص و "نهایی" دیگر، صورت نگرفته است. جانب افغان، با این اظهارات، به جانب "هند برتانوی" گوشزد نموده است، که افغان ها، ازین "ادعای ارضی خود"، عقب نشینی نخواهند کرد. آنچه به نام "استقلال کامل" افغانستان نام برده شده است، که بعد از سومین جنگ "افغان و انگلیس" ثبت تأریخ شده است، "اعلان استقلال" ساحات سمت غرب "خط فرضی دیورند" را در بر داشته است که زمامداران یا پادشاهان، برای حفظ تاج و تخت خود آنها، کاری کرده اند که خود آنها می خواسته اند و یا می توانسته اند. لطفاً به این مفهوم کوتاه «پتن ها» (۵۵۰ ق م - ۱۹۵۷م) توجه نمایند. این عنوان کتابی است، که «اولاف کروی» به چاب

سپرده است. تصویر ترسیم شده که در پشتی کتاب چاپ شده است، دیده می شود، که مرد با تفنگ در حال هدفگیری است. این «تفنگ» را با چوب نوک تیز شباهت داده است. در همین اثر، از مسکون بودن، مردمانی نام می برد که خود در کتابش «پتن» یاد کرده است و گفته است که: «**زندگی در جمعیت "پتن ها" سحر آمیز، عجیب و کمیاب است.**» با وجود آنکه این نسبت «پتن» «اختراعی» و غیر دقیق است، مختصراً باید گفت که این کلمه از جانب هندوستان، در ادوار طولانی تأریخ به همه قشون و فاتحان و همراهان بیگانه، بشمول عساکر لشکر «اسکندر مقدونی»، که غیر هندوستانی یاد می شده اند، منسوب نموده اند. در اخیر، با لشکر کشی های "احمدشاه ابدالی یا احمدشاه بابا" این نسبت ممکن محدود به پشتونها و افغانها، در ذهن آنها جا گرفته باشد. در تصویر سمت «چپ» «چهره اسکندر مقدونی» را با "ملیشه" «پتن» در "کورم" مقایسه می کند. اینرا هم باید ببذیریم، که هر انسان در هر جامعه زندگی خود را، خود به پیش می برد. اینکه ما از گذشته آنها،

Mutasim Logari (معتصم لوگری) @Mutasimlogari

#ایک: د ایک د دروازي انځور سې ۱۵۰ کاله تر مخه وېستل سوې؛ سې هغه وخت د پاکستان هېواد په نقشه کې وجود نه درلود خو دغه دروازه د هندوستان او افغانستان د ترانزیت او یا هم د سوداګرۍ دروازه وه.



7:08 nachen. · 7. Jan. 2022 · Twitter for Android

چی می آموزیم، تابع خواست، استعداد و درک خود ماست، اما اینرا هم باید پذیرفت، طوری که فیلسوف و فزیکدان فزیک "زروی" "هنس پیتر دیور" گفته است، که آینده "پاز" است، نه اینکه "تعیین شده" و از ما "پوشیده" نگهداشته شده باشد. مردم ما وقتی می گوینده "راتلونکی مستوره ده" یک اندازه خیره است. معلوم نیست که خالی است و یا پُر نا معلوم. مؤلف در متن کتاب خود علاوه از «پتن» از «پشتون»، «پښتون» و «پختون» و "افغان" نیز نام می برد که نتایج مطالعات خود را اقل از ۲۵۰۰ سال قبل، در باره اقامت آنها

بیان داشته است. این بدان معنی نیست که قبل از آنهم، درین سرزمین وجود نداشته بوده باشند. با این تصویر که در پشتی کتاب انتخاب کرده است، خواسته است اشاراتی داشته باشد کهباشندگان این قلمرو، امنیت آنها را، چگونه تأمین می نموده اند. "اولاف کروی" درین اثر خود در باره طبیعت مناطق پشتون نشین چون، خیبر و پشاور نیز اشاراتی دارد و در جایی در رابطه با دره خیبر و مناطق کوهستانی چنین تذکر می دهد: **«... لیکن این سرزمین برای مردان داخل آن ساخته شده است، نه مردها برای این سرزمین»** مؤلف مسکونین "افغان" را عمدتاً، در دو ساحه، بیشتر در قلمروهای هموار، در غرب این سلسله کوه ها و هم در شرق "سپین غر" الی "اتک" نام برده است. چند لحظه قبل از

آغاز تحریر این مطلب، یکی از دوستان از طریق "ایمیل" برایم این تصویر فوق را که در مورد سطر های معلوماتی را هم می بینید، فرستاده است. تصویر این مطلب را درین اینجا خدمت خوانندگان محترم نیز تقدیم می داریم و متصل به آن وقایع تاریخی را بیان می داریم، که این خط "فرضی" و "جدائی" جبری، توسط استعمار چگونه تحمیل شده است. از جانب دیگر، خود خواهی دید، که ادعاهای "جنرالان پاکستانی" و رهبران سیاسی دولت "حاکم" در آنکشور



تا چه حد، نا درست و حرکات آنها درین ساحه، تا چه اندازه ضد انسان و ضد حقوق "خلقها" است. به این "گرافیک" نظر اندازید، که در سال ۱۹۵۵م در مجله "شپیگل"، ۱۰ سال بعد از ختم "جنگ دوم جهانی" و فقط هشت سال پس از «تشکیل» دولتی، به نام «پاکستان» بعد از تقسیم «نیم قاره هند»، طبق دلخواه "انگلیس" و در مطابقت با نقشه های "گارترگرانه"، به چاپ رسیده است. این مسیری که از شمال، به جنوب نشان داده شده است، می تواند فقط به هدف اشارات "خطر" ترسیم شده باشد، که از یک طرف، ریشه عمیقتر تاریخی داشته است، اما در عین زمان بیشتر ناشی از تبلیغات دو سیستم در فضای جنگ سرد، علیه همدیگر بوده است. با نشر این "گرافیک" می دانیم که پادشاهی افغانستان، از مشی "بی طرفی مثبت"، که آنرا سیاست عنعنوی کشور تعریف می نموده

اند، پیروی می کرد اینرا هم می دانست که در یک وضعیت دشوار به حیث یک "کشور محاط به خشکه" قرار داشته است. مجله در آن سال ۱۹۵۵م، وضعیت پادشاهی را با "دانه غله میان دو تخت سنگ آسیاب" شباهت داده بود. درین گزارش تأسیس دولت "پادشاهی افغانستان را ۱۷۴۷م (۲۰۰ سال قبل از تأسیس پاکستان) و هم چنان از سال ۱۷۶۱م از جنگ «پانی پت» نامی می برد که در آن از تلفات "۲۰۰۰۰۰ هندو" نیز یاد شده است، که این لشکر



Alexander I. und Napoleon I. bei Tilsit (1807). Es war die historische Leistung ... (و "تیسیت" و "تیلسیون" در "تیسیت" (۱۸۰۷م) یک توافق تاریخی بوده است ...)

کشی، "پادشاهی جوان"، فقط ۱۴ سال بعد از تأسیس آن، رخ داده است. درین زمان از حضور انگلیسها، که نخست در تحت نام «کمپنی شرقی هند» یاد می شد، فقط ۱۶۱ سال می گذشت، که به کمک «پرتگالیها» جای پا یافته بود. اما آنچه به نام مستعمره انگلیس و یا "هند برتانوی" یاد شده است، از سال ۱۸۵۸م تا ۱۹۴۷م، نشانی شده است. اینرا هم می دانیم که از سال ۱۸۳۹م تا ۱۹۱۹م، در مدت هشتاد سال، انگلیس سه جنگ غارتگرانه را علیه سرزمین ما به راه انداخته است، که در

رابطه با نتایج آن، بخوبی آگاهی داریم. اما آنچه تحلیلگر وقایع تاریخی برجسته ساخته است، قابل توجه است، که "شپیگل" می نویسد: «نخستین تلاشی را که انگلیسها از خود نشان داده اند، تا "افغانستان" را به حیث یک قلمرو قبل از "تصرفات هندی" خود مصوون سازند، زمانی است، که "جنرال فرانسوی بناپارت" (در سال ۱۷۹۸م)، بر مصر هجوم می برد، و نیت خود را مبنی برینکه به پیشروی های تجاوزگرانه خود به سمت شرق ادامه خواهد داد و از تسخیر هندوستان نیز، ذکر کرده است!» درین فرصت، انگلیسها، یک "اجنت نظامی" آنرا، به نام "مالکم؟" (Malcolm) از اردوی "مدراس" به دربار "تهران" می فرستد. "مالکم" توانست، تعهداتی را از جانب تهران داشته باشد، که در صورت خطر حمله "روس - فرانسه"، "پارسی ها" متعهد شده اند، که در حالت حمله افغان ها بر هندوستان، از جانب خود بر افغانستان حمله کند. باز « دو سال پس از آن، با «تزار پاول» پلانی را، مشترکاً به ارتباط تسخیر هند نیز بیان داشته اند. اما زمانی که "ناپولیون" در جریان مذاکرات صلح با روس ها در "تیلسیون" (Tilsit) و هم چنان در

ایام کنفرانس "شهزادگان" در "ایرفورت" (Erfurt) (۱۸۰۸م) (آلمان: مترجم) با تزار "الکسندر ا." ملاقات می کند، و با استفاده از این فرصت، بار دیگر پلان های "روسی - فرانسوی" در مورد تسخیر هندوستان را، پخته ساخته اند، "کمپنی تجارتی برتانوی در هند شرقی" تصمیم اتخاذ می کند، تا با پادشاه افغانستان مستقیماً مذاکره کند. پادشاه افغانستان به برتانوی ها گفته است، که از کشورش در حالت یک هجوم "فرانسوی - روسی" دفاع می کند، اما ابا می ورزد که اضافه از آن مناسبات و پیوند های محکمتر با برتانوی ها در هند، داشته باشد. « این موقف را می توان علاوه از نقش مستقل، آغاز تمایل به بیطرفی، نیز افاده نمود. در مجله "شیپگل" چاپ آلمان، در ارتباط با موقف رهبران وقت افغانستان، در مناسبات با "قدرت های بزرگ" چنین می خوانیم: «... بزرگترین دستاورد زمامداران عاقل افغان در آن نهفته بوده است، که تهدید خطرات روسی از شمال را، علیه فشار برتانوی ها و بالمقابل فشار برتانوی ها را علیه روسها، استعمال نموده و با شجاعت، در امر حفظ توازن و تعادل، توانسته اند، کشور را از قدرت های بیگانه، آزاد، نگهدارند...» برای نخستین بار در تاریخ، یک قدرت بزرگ با افغان ها تماس گرفته است. برای اولین بار هم چنان به این قدرت بزرگ، افغانها ادعای شانرا خبر داده اند، که استقلال آنها را در همه جهات حفظ خواهند نمود. برتانوی ها با این زبان مغرورانه پادشاه افغان همزمان هم احساس آرامش و هم احساس واهمه داشته است. از قریب تمام جهات، "لعل هندی" از طریق سرحدات طبیعی محفوظ مانده بود. اما در دفاع آن، پائینه پای "اخیلی" (Achilles)، باز هم، همان سرحد شمالغرب، که با دروازه عنعنوی حمله بر هندوستان، معروف بوده است، به همان حالت باقی مانده است. زمانی که ۳۰ سال بعد برتانوی ها به چنان تلاشی جرأت کرده است، تا افغانستان را تابع نموده، و کشور را با مستعمره آن در هند مرتبط سازند، درین سفر اکتشافی، برتانوی ها غرق خون خود گردیدند...» ("شیپگل" شماره ۵۱، تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۵۵م) " درس از ماجرا های امپراتوری انگلیس در افغانستان". درین متن می خوانیم: «عساکر امپراتوری در زمانه های درخشان امپراتوری برتانوی در همه ساحات محاربه، پیروز می شده اند: آنها تمام هند را تسخیر نمودند، در افریقا "درویش های مهدی" را قتل عام نمودند. چین را به قبول خواسته های لندن، مجبور ساخت. "بور های" (Buren) سرسخت و لجوج را در "کپ" (Kap)، سرکوب نمود» «... تنها، در کشور کوهستانی آسیائی، که اقوام سلحشور یاغی اقامت داشته اند، در برابر آنها، مقاومت کرده اند. جنگی های قومی افغان، اردو های امپراتوری را به شکست های شرم آور و توهین آمیز مواجه ساخته اند، و هیچگاه تسلیم محکومیت نشده اند. حتی در آنزمان، اصلاً مسئله بر سر خود افغانستان، که به عنوان یک کشور کوهستانی، و دارای تپه های خسیس شناخته می شده است، از نظر فاتحان استعمار، قابل توجه نبوده است، بلکه بیشتر بحیث منطقه "حائل" یا "بفر" (buffer, Puffer)، بین قدرت های بزرگ وقت، در نظر گرفته می شده است... در آنزمان، "امپراتوری تزاری"، در نیمه قرن گذشته» (هدف از قرن ۱۹ است) «قدرت آنرا در آسیا، در ساحات دور، در سمت جنوب، توسعه می بخشید.» درین حرکات و انکشافات، "امپراتوری انگلیسی"، در برابر قدرت آن، احساس خطر نموده، طوری که «"لعل، تاج استعماری" آن، یعنی هند را، از جانب "خرس های روسی" تحت تهدید، می دیده است.» حال، عاری از اهمیت معلوماتی نخواهد بود، تا از آنچه یاد کنیم، که "فریدریش اینگلز"، در رابطه با خصوصیات مردم کشورما، درست، به تاریخ ۱۰ اگست ۱۸۵۷م، قریب ۱۵ سال بعد از "جنگ اول افغان - انگلیس"، و ۱۶۵ سال قبل از امروز نوشته است: «افغان ها مردم شجاع، سرسخت و آزادی دوست اند. آنها طور کامل با پرورش حیوانات و کشت و کار زراعتی مشغول اند. از تجارت و کسبه کاری دوری می جویند، که با نفرت از آن، این بخش را به هندوها و شهر نشینان واگذار نموده اند. جنگ برای آنها در مقایسه با کسبه کاری و کار یکنواخت، یک رویداد هیجانی و تحریک آمیز

است. افغان ها در خاندان ها، قبیله ها و طوایف تقسیم گردیده اند، که بر هر یک از آنها، سران قبایل و طوایف، حکمفرما اند، که یکتوعی از تسلط قدرت، یعنی ملاکی حاکم را، با زمینداری بزرگ، نگه می دارند. فقط کینه غیر جبری آنها، در برابر حاکمیت و هم چنان عشق و علاقه شخصی آنها، به استقلال و آزادی، مانع آن می گردد، تا به یک ملت قدرتمند، مبدل شده بتواند. مستقیماً همچو بی هدفی ها و بی ثباتی ها، در رویه و کردار و یا معامله ها، آنها را برای همسایگان، به پر خطر مبدل ساخته است، که می تواند خیلی سریع، باد خو و حوصله آنها، تغییر نماید، و در نتیجه، شدیداً تحریک گردند و یا توسط فتنه‌گرهای سیاسی، که ماهرانه، بر علاقمندی های آنها، چند برابر افزایش می بخشند، دستخوش درگیری، از طریق چنین تحریکات گردند... امور حقوقی در شهرها، از جانب قضات اجرا و مواظبت می گردد، اما افغان ها بندرت به قانون پناه می برند. خوانین آنها حق جزا دادن دارند. الی اتخاذ تصمیم بر زندگی و مرگ، انتقام خونی وظیفه و مکلفیت خویشاوند است، با وجود آنهم گفته می شود که افغان ها اگر تحریک نشوند، مردم دارای اندیشه آزاد بوده، نیکو کار و خوش قلب اند. حق مهمان نوازی تا حدی مقدس است، که حتی دشمن جان، که بحیث مهمان، نان و نمک می خورد، اگر از طریق نیرنگ و تزویر هم دریافت داشته باشد، از خطر انتقام محفوظ است و حتی در برابر همه خطرات دیگر مورد حمایت میزبان قرار می گیرد. از نگاه مذهب سنی محمدی اند. اما کورکورانه به آن تسلیم نشده اند. مناسبات بین سنی و شیعه هم به هیچ صورت غیر معمول نمی باشد...

« در مقدمه متن "توافقتنامه" هفت ماده که تحت نام: "موافقتنامه بین امیر عبدالرحمن خان ... و "سر هینری مورتیمر دیورند ... منتشر شده است، می خوانیم که این "موافقتنامه"، در فضای "تفاهم دوستانه و به خاطر تعیین حدود و ساحات نفوذ متقابل ... " عقد گردیده است. اما وقتی قدرت استعماری، تسلط کامل را بر منطقه از دست می دهد و "نیم قاره هند" را، در تحت شرایط جدید مناسبات بین المللی ترک می گوید، آیا لازم نبوده است، تا بر آن "تفاهمات" قبلی، تجدید نظر صورت می گرفت؟ هم چنان، چه موانع وجود داشته است، که دولت افغانستان، در زمان استرداد استقلال، تقاضای روشنتر حل مسایل سرحدی را، به جانب "بریتانیه"، مطرح نساخته است؟

پایان

....



برای مطالب دیگر دوکتور محمد اکبر یوسفی روی عکس کلیک کنید